



مهسا علی‌بیگی

صفحات زیادی از تاریخ قرن بیست‌ویکم در خاورمیانه به جنگ و تروریسم اختصاص دارد. خشونت این تاریخ خونین درست بیخ گوش ایران در شمال، جنوب، شرق و غرب در جریان است و راه‌حل‌های برون‌را برای کشورهای خاورمیانه نه‌تنها آبی بر آتش خشونت نمی‌ریزد که آن را شعله‌ورتر می‌کند. نقد و بررسی دیدگاه‌های موجود در باب خشونت و علت‌یابی این پدیده، موضوع پروژه‌های سه‌گانه خشونت‌پژوهی است که از سوی «مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه» انجام می‌شود. این پروژه‌ها قرار است به این سؤالات پاسخ دهند که چرا خشونت وجود دارد و به‌وفور در جوامع خاورمیانه دیده می‌شود؟ کدام خشونت مؤثر و کدام خشونت زائد است؟ نشست «خشونت به نام دین: فقر فرهنگی‌گری» که یکشنبه، چهارم مردادماه در مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه برگزار شد، نتایج پژوهش دکتر «محمدمهدی مجاهدی»، استاد مدعو دانشگاه برلین، در زمینه خشونت بود. این نشست مورد استقبال پژوهشگران و دانشجویان مطالعات خاورمیانه و بین‌الملل قرار گرفت به‌نحوی‌که سالان کنفرانس کوچک مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه چنددقیقه‌ای پس از آغاز نشست از جمعیت علاقه‌مندان بلریز شد.

در جست‌وجوی مفهومی برای تبیین

مجاهدی در این نشست نتایج پژوهشی را برای علاقه‌مندان حاضر در مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه در میان گذاشت که حاصل چندین‌سال مطالعه بر موضوع خشونت است. مجاهدی برای پاسخ به سؤال «نسبت بین خشونت و دین در تئوری‌های موجود در زمینه خشونت»، از مفهومی جدید استفاده کرده است؛ فرهنگی‌گری. او در این مطالعه تلاش کرده است نشان دهد فرهنگی‌گری رویکردی عقیم و فقیر در توضیح رابطه بین خشونت و دین است. فرهنگی‌گری به‌طور خلاصه به مکانیسمی اطلاق می‌شود که در آن علت اقدامات سیاسی در فرهنگ جست‌وجو می‌شود. در این دیدگاه فرهنگ به‌مثابه دین تلقی می‌شود و دین نیز به گزاره‌ها و احکام تقلیل داده می‌شود و درواقع نگاه خشونت به‌شکلی جعلی کردن دین می‌افتد. مجاهدی در این نشست تلاش کرد نام‌آرادی چنین رویکردی به‌نسبت بین دین و خشونت و نتایج فاجعه‌بار آن را نشان دهد.

نویسنده مقاله «اسلام میان فرهنگ و سیاست» با اشاره به جمعیت حاضر در نشست گفت: «می‌خواستم در ابتدای صحبتم درباره اهمیت پرداختن به موضوع خشونت صحبت کنم. اما نفس حضور گسترده شما در این نشست نشان از اهمیت این موضوع دارد. بختی که امروز در اینجا مطرح خواهم کرد، بخشی از برنامه‌ای پژوهشی است که در سال‌های اخیر پیگیری می‌کنم. محور این برنامه مبحث خشونت سیاسی است. خشونت سیاسی مبحثی گسترده است و برای اینکه قابل پژوهش باشد، من دامنه پژوهشم را بر یک سؤال متمرکز کرده‌ام. سؤال خاصی که پژوهش من بر آن استوار است، پرسش از نسبت بین خشونت در تئوری‌هایی است که در زمینه خشونت وجود دارد به‌ویژه تئوری‌هایی که بعد از انقلاب اسلامی ایران و بعد از ۱۱ سپتامبر مطرح شده‌اند. به‌طور خلاصه اشاره کنم که این دو واقعه نقطه‌عطف نظریه‌پردازانی در حوزه خشونت محسوب می‌شوند. در پژوهش خود دو رویکرد سلبی و ایجابی را مدنظر قرار داده‌ام. با رویکرد سلبی که رویکردی نقادانه است، تلاش می‌کنم انواع تئوری‌های حوزه خشونت را بررسی و نقادی کنم و با رویکرد ایجابی پاسخ پیشنهادی خودم را در این زمینه ارائه خواهم کرد».

نقد دوگانه خشونت دینی/ خشونت سکولار

مجاهدی ادامه داد: «بحث «فقر فرهنگی‌گری» که امروز به آن می‌پردازم، یکی از سرفصل‌های رویکرد انتقادی‌ام است. در این زمینه باید بگویم وقتی سیر تحول نظریه‌های موجود در زمینه نسبت دین و خشونت را بررسی می‌کنیم، می‌توان به‌آسانی نشان داد بعد از انقلاب ایران و به‌خصوص ۱۱ سپتامبر یک دوگانه‌اندیشی مفروض‌گرفته‌شده در این مباحث محوری‌ست. مفروض بنیادین اغلب تئوری‌های این حوزه همین دوگانه‌اندیشی یعنی برابرنهادن خشونت دینی در برابر خشونت سکولار است یعنی در این نظریه‌ها گفته می‌شود قسمی خشونت وجود دارد که دینی و قسمی دیگر سکولار است. این مفروض ستون‌قرقرات جریان اصلی تئوری‌پردازانی‌ها در این حوزه است که باید مورد نقد قرار گیرد. من امروز نقد گفتمان جریان اصلی در حوزه خشونت را از طریق نقد همین مفروض انجام می‌دهم. باید تأکید کنم من نمی‌خواهم دلایل این تئوری‌ها که در تبیین نسبت خشونت و دین به کار می‌برند را نقد کنم بلکه نقادی پیش‌فرض بنیادین تئوری‌های جریان اصلی را مدنظر دارم. اگر این مفروض بنیادین باطل شود، فارغ از اینکه چه دلایلی این مدعا را تأیید می‌کند، آن مدعا باطل می‌شود». او تأکید کرد: «فقر فرهنگی‌گری همان نقدی است که متوجه این مفروض بنیادین است. این

گزارشی از نشست «خشونت به اسم دین: فقر فرهنگی‌گری»

نقد این‌همانی دین و خشونت



مفروض تا بن استخوان از فقر فرهنگی‌گری رنج می‌برد. در نگاه نخست وقتی به دوگانه خشونت دینی و خشونت سکولار نگاه می‌کنیم این‌طور به نظر می‌رسد که دست به توصیفی معصومانه در این زمینه زده‌ام اما با نگاه دقیق‌تر بر خلاف ادعای تئوری‌های خشونت، این دوگانه‌انگاری، توصیف امرواقع و گونه‌شناسی امرواقع نیست بلکه توصیفی به‌شدت ارزش‌باورانه و تجویزی است».

این استاد دانشگاه برلین توضیح داد: «برای بسط این موضوع لازم است درباره نظریه‌ها و تئوری‌های سیاسی در عصر روشنگری کمی صحبت کنیم. از قرن هجدهم به‌بعد اتفاق جالبی برای دین و کلمات مشتق آن در نظریه‌های سیاست می‌افتد. در تعریف دولت مدرن: چه اندیشمندان راست و چه تئوری‌پردازان چپ، از انحصار کاربرد زور صحبت می‌کنند. همه نظریه‌پردازان این حوزه می‌گویند دولت مدرن انحصار اعمال زور، قدرت و خشونت‌مندی را در اختیار دارد. این حق انحصاری پیش از آنکه در دولت مدرن محقق شود، به‌صورت توافقی در ساخت دین و حاکمان محلی به اشتراک گذاشته شده بود. بنابراین با شکل‌گیری دولت مطلقه دیگر شراکت کلیسا در این حق قابل‌قبول نبود. بنابراین در قرن هجدهم نیاز بود که از دین ساختمانم، سلسله‌مراتبی و درونی‌شده عبور شود. پس در این قرن به معنایی از دین می‌رسیم که بیش از اینکه در زمینه اجتماعی ساختمانم و معطوف به قدرت باشد، دینی شخصی و درونی است یعنی آن وجهی از دین مورد توجه قرار می‌گیرد که به رابطه دیندار و خداوند می‌پردازد چون این وجه از دین مزاحم زور انحصاری دولت نیست. این اقدام در عصر روشنگری اختراع مجدد دین بود. باید توجه کنیم این معنا از دین که در عصر روشنگری در ادبیات سیاسی اروپا شکل گرفت، هیچ‌وقت در جوامع خاورمیانه شکل نگرفت و دین همیشه برای ما همان شکل ساختمانم و نهاده‌پنه‌شده را داراست.

اختراع مجدد دین، راهی برای توجیه خشونت عقلائی

دلالت‌های هنجاری این تقسیم‌بندی به همین جا ختم نمی‌شود و به دلالت‌های تجویزی هم می‌رسد مخصوصا بعد از ۱۱ سپتامبر. آثار برنالد لوئیس، استاد مطالعات خاور نزدیک دانشگاه پرینستون، به‌ویژه پس از ۱۱ سپتامبر در توجیه کاربرد خشونت سکولار درمقابل خشونت دینی است یعنی باید با خشونت سکولار جلو خشونت دینی را گرفت و آن را به این وسیله مهار کرد».او سپس دست به تقسیم‌بندی نظریات حوزه خشونت زد و گفت: «این وجه هنجاری که تبعات تجویزی دارد، نیازمند توضیح بیشتر است. در نسبت بین خشونت دینی و سکولار پنج دسته تئوری وجود دارد. در هرکدام از این گروه‌ها نظریات متفاوتی وجود دارد اما باوجود این تفاوت‌ها، شباهت‌های آنها باعث می‌شود آنها را در یک گروه قرار دهیم. دسته اول از نظریات این حوزه می‌گوید خشونت دینی و سکولار به یک اندازه خشن هستند. نمی‌توان ادعا کرد کدام‌یک از این دو نوع خشن‌تر است. مطالعات کسی زیادی هم در این زمینه انجام شده‌است. جاتانان فاکس، یکی از نظریه‌پردازان این حوزه است که معتقد است نتایج هردو نوع خشونت یکی است. دسته دوم خشونت سکولار را خشن‌تر از خشونت دینی می‌داند. مری یاکوبسن از آن دست نظریه‌پردازان این گروه است. دسته سوم برخی از متفکران هندی هستند که به دلایل خاص که امکان طرح آن در فرصت

ضرب‌اهنگ محیط‌زیست در دست هنرمندان

تشکر کردند که چهره محله‌شان را تغییر داده‌ام».

هنرمند: بازآرایی اجتماعی و تأثیرگذاری

با وجود این به نظر می‌رسد نه‌تنها دغدغه‌های مردم و واکنش آنها به موضوعات می‌تواند بر هنرمندان و کار آنها تأثیر داشته باشد بلکه هنر هم می‌تواند بر مردم اثرگذار باشد و دست‌درست آنها علیه بحران‌های اجتماعی مقابله کند. دکتر «محمد فاضلی»، جامعه‌شناس و عضو هیأت علمی دانشگاه شهیدبهشتی، می‌گوید: «درگیری هنرمندان در بحران‌های محیط‌زیستی می‌تواند در جامعه بسیار تأثیرگذار باشد زیرا آنها می‌توانند یک پیام مهم را با بیان احساسات و عواطف به مردم منتقل کنند. در میان هنرمندانی که در سال‌های اخیر به موضوعات مهم زیست‌محیطی از جمله بحران آب و خشک‌شدن دریاچه ارومیه پرداخته‌اند، شخصیت‌های بزرگی دیده می‌شوند که شنیدن پیام از زبان این چهره‌ها می‌تواند منجر به الگورفتن شهروندان از آنها شود و اثرگذاری پیام را بالا ببرد. همان‌طوری که در رسانه‌های جهان و برای بازآرایی از سلب‌ریتی‌ها استفاده می‌شود، حضور هنرمندان در کمپین‌های اجتماعی هم به‌نوعی بازآرایی اجتماعی و استفاده از بیان هنر در کنار بیان فنی برای الابراند تأثیرگذاری است».

این جامعه‌شناس به کتاب «فرهنگ و توسعه»، از مجموعه انتشارات یونسکو درباره دهه جهانی توسعه فرهنگی که در سال ۱۳۷۶ ترجمه و منتشر کرده، اشاره می‌کند و می‌گوید: «در این کتاب جمله‌ای هست با این مضمون که اگر در جامعه‌ای دست به فعالیت و تغییر زدید، زمانی این اقدام با تغییر بخشی از جامعه شده است که جامعه برای آن شعر و موسیقی بسازد، ادبیات تولید کند یا از آن اقدام استقبال هنری به عمل آورد. تنها در آن زمان است که شما می‌توانید از بتانسیل جامعه برای پیشبرد فعالیتان استفاده کنید. درواقع وقتی مردم یک جامعه با احساسات و عواطفشان با یک موضوع برخورد می‌کنند، یعنی آن را

زاویه

یاد بعضی نفرات

ماندلا، الهام‌بخش تحول برای ملت‌ها

فضیال‌الدین صبوری*

روز بین‌المللی نلسون ماندلا هرساله گرامی داشته می‌شود که امسال با قدری تأخیر روز دوشنبه پنجم مرداد به همت انجمن ایرانی روابط بین‌الملل در دفتر سازمان ملل در تهران برگزار شد. اما یاد و نام ماندلا برای یک روز نیست و راهی که او طی کرد، با رفتش پایان نیافته است.با گذشت شش سال از قطع‌نامه مجمع عمومی سازمان ملل مبنی‌بر اعلام روز ۱۸ جولای به‌عنوان روز بین‌المللی نلسون ماندلا که طی دو سال اخیر در فقدان او برگزار می‌شود، هنوز رهبر فقید آفریقای جنوبی بیشتر به‌عنوان یک مبارز سیاسی علیه آپارتاید شناخته شده و بُعد اجتماعی شخصیت او همچنان ناشناخته مانده است. آنچه از حیات سیاسی ماندلا و شخصیت سیاسی ماندلا می‌دانیم و بازگو می‌شود، معرف تمام ابعاد شخصیت او نیست؛ چراکه اکتفا به بُعد سیاسی و مبارزات سیاسی ماندلا علیه آپارتاید چیزی جز ارائه یک نسخه نیم‌بند، تک‌بعدی و ناقص از شخصیت او نیست. تنها با نگاهی ژرف به دوران‌های مختلف زندگی سیاسی– اجتماعی مانلاست که می‌توان تصویری تمام‌نما از ابعاد مختلف و بازخوانی کارنامه ماندلا هم‌زمان باید به ابعاد سیاسی و اجتماعی فعالیت‌های او نظر داشت و از نگاه تک‌بعدی و محدود و جنبه سیاسی او پرہیز کرد.دوران بلوغ حیات سیاسی ماندلا در مدت طولانی ۲۷سال زندان شکل گرفته و پس از بازگشت به قدرت، دوره آزمون‌پذیری آرمان‌هایی است که روزگاری برایش مبارزه کرده و هزینه پرداخته بود.اما مهم‌ترین دوره حیات سیاسی و اجتماعی ماندلا را باید پس از وداع با قدرت و کناره‌گیری از بودن در حلقه قدرت جست‌وجو کرد؛ زمانی که او به اهمیت نقش و کنش اجتماعی پی برد و رویکرد جدیدی تحت‌عنوان فعال مدنی برای خود برگزید.

ماندلا در هفت سال پایانی عمر خود با تشکیل یک سازمان و تشکل غیردولتی با عضویت و همراهی تعدادی از دولتمردان همچون اخضر ابراهیمی، کوفی عنان و جیمی کارتر که دیگر مثل خود او در حلقه قدرت قرار داشتند، به‌عنوان فعالان صلح و مدافعان حقوق بشر پیشگیری که در بریتانیا برای جلوگیری از رشد و گسترش تروریسم پیشنهاد شده است. اخیر الحاقی‌های به این برنامه اضافه شده که موردانتقاد بسیاری از فعالان اجتماعی، روزنامه‌نگاران و گروه‌های مختلف قرار گرفته است. مطابق این الحاقیه دولت موظف است از هر کسی که به‌نحوی از دولت حقوق می‌گیرد بخواهد هر مودی را که مشکوک است روزی از روزها به افراطی‌گری دینی متنبهی شود. به دستگاه‌های اطلاعاتی معرفی کنند. دولت پس از معرفی این موارد موظف است برنامه ضدافراطی‌گری (deradicalization) انجام دهد یعنی ایده‌هایی که در ذهن سوزہ گزارش‌شده نشان از افراطی‌گری دارد را پاک کند.

قبول کرده و با آن پیوند خورده‌اند. حضور هنرمندان، فی‌نفسه به معنای پیوندخوردن مسئله آب و محیط‌زیست با عمیق‌ترین لایه‌های جامعه است».

او ادامه می‌دهد: «در کنار این موضوع باید اشاره کرد که جامعه ما از سطحی از بی‌اعتمادی رنج می‌برد. به همین دلیل است که وقتی سیاست‌مداران درباره بحران‌ها حرف می‌زنند، مردم آن را به حساب منازعات سیاسی یا فرست‌طلبی می‌گذارند ولی اگر هنرمندان در این زمینه درگیر شوند، آن میزان بی‌اعتمادی وجود ندارد و فکر می‌کنند هنرمندان منافع سیاسی‌ای در این بحران‌ها ندارند، به آنها اعتماد می‌کنند و بنابراین تأثیر عمیق‌تری در راه‌حل‌های بحران‌ها خواهند داشت».

استاد دانشگاه شهیدبهشتی همچنین در این زمینه پیشنهادی هم دارد: «در کنار این، من یک پیشنهادی هم برای گروه‌های هنری و هنرمندانی دارم که می‌خواهند به موضوعات محیط‌زیستی ورود پیدا کنند. برای بالا رفتن تأثیرگذاری بهتر است این چهره‌ها در گروه‌های بین‌رشته‌ای فعالیت کنند. برای مثال در زمینه بحران آب، باید گروه‌هایی از متخصصان آب و محیط‌زیست، علوم سیاسی، جامعه‌شناسان و هنرمندان در یک گروه با هم فعالیت کنند تا محتوای فعالیت هنری غنی‌تر باشد. کار هنری و علمی درعین‌حال که جدای از یکدیگر هستند، اما قوام‌دهنده هم هستند. یک جمع از متخصصان آب، جامعه‌شناسان، مهندسان و هنرمندان در کنار یکدیگر می‌توانند دغدغه آب و محیط‌زیست را بهتر منتقل کنند. این جمع می‌توانند مجموعه‌ای از شخصیت‌های شناخته‌شده باشند که قادرند افکارعمومی را تحت‌تأثیر قرار دهند. در این حالت، هنرمندان داده‌های فنی را از متخصصان دریافت می‌کنند و قطعاً این آگاهی بر خلاقیّت هنری ایشان مؤثر است. این اقدام درواقع باعث هم‌افزایی و به اشتراک‌گذاری دانش و بیان هنری می‌شود».

پس از توافق

دوران نقاهت امیدهای سرکوب‌شده

حسام محمدی*

این روزها خبر توافق هسته‌ای از مهم‌ترین اخباری است که در جامعه ما همه مردم؛ از پیر و جوان گرفته تا مرد و زن پیرامون آن صحبت می‌کنند. عده‌ای آن را در سیر حرکت رو به پیشرفت جامعه ما بسیار مؤثر می‌دانند و این‌روزها را تاریخی‌ترین لحظات دوران معاصر ایران قلمداد می‌کنند؛ لحظه‌ای که بیشتر با یک گشایش اقتصادی و سیاسی در کشور همراه خواهد بود. اما در سوی دیگر میدان کسانی قرار دارند که این توافق و حتی پیامدهای آن را برای جامعه کنونی ما مضر می‌دانند. اینان به داشتن ارتباط با کشورهای صنعتی و سرمایه‌داری تردید دارند و بوی استعماری دوباره به مشامشان می‌خورد. موافقان و مخالفان هر یک دلایلی برای حرف‌های خود دارند. اما بیشتر تحلیلگران بر شاخ‌ص‌های اقتصادی و سیاسی این پدیده تأکید می‌کنند. رفع تحریم‌ها، افزایش مبادلات تجاری و همچنین برخی گشایش‌های سیاسی و اقتصادی، همگی از جمله مباحثی هستند که در رابطه با آن صحبت به میان می‌آید. اما گویی همگان فراموش کرده‌اند که این توافق یک پیامد بزرگ‌تر در جامعه امروز ایران به‌دنبال داشت و آن نجات‌دادن انسان ایرانی از «مرگ امید» بود.

شاید برای یک خانواده روستایی، بودن یا نبودن این توافق تفاوت چندانی نداشته باشد و شاید برای بسیاری از ایرانی‌ها در کوتاه‌مدت این توافق گشایشی را به‌دنبال نداشته باشد. اما چرا همگان این‌روزها را این اتفاق خشونت‌د؟ اتفاقا دلیل کار را باید در همین خشنودی جست. گویی جامعه ایران این‌روزها تشنه این چنین خشنودی‌ای بوده است. شاید و البته شاید این خشنودی، نجات ایران و ایرانی از به تقلیل‌رفتن امیدها باشد. توافق با کشورهای قدرتمند و زوردار ایران را عرصه‌های اقتصادی و سیاسی جهانی اما یک پیامد اجتماعی مهم در داخل ایران در پی داشت و آن اینکه در سال‌های اخیر امید در جامعه ایران با چالش‌های اساسی مواجه شده بود و انسان ایرانی از آینده خوب تعریف چندانی نداشت. این پدیده به‌واقع آخرین تیری بود که می‌شد رها کرد و جامعه را از گرفتارشدن در یاس ماندگار همیشگی نجات داد.

شهروند ایرانی این‌روزها فارغ از هر سود اقتصادی و سیاسی، تشنه چنین توافقی بود. آن‌هم نه از این بابت که سیاست‌مداران کشورش با سردمداران کشورهای بزرگ دنیا دست دوستی دهند و عکس یادگاری بگیرند، بلکه از این جهت که او تنها خواهان تغییر است؛ تغییری که وضعیت موجود را کاملاً متفاوت کند و اما او با نوری که در دوردست‌ها سوسو می‌زد، حاضر شد سال‌ها صبر کند تا شاید این نور به ثمر بنشیند. او امروز خوشحال است و این خوشحالی را بعد از تماشای سریال طولانی توافق هسته‌ای کسب کرده است و حاضر نیست آن را با هیچ سود و منفعت اقتصادی‌ای عوض کند.

این مردم دیگر تاب نایمیدی و شکست را نداشتند، این شکست می‌توانست آخرین خشونت باشد تا انزوایی بزرگ را در پی داشته



باشد. مدت زمانی لازم است تا دوران نقاهت به پایان برسد و انسان ایرانی که دست رد بر سینه جنگ و خشونت زده دوباره سر بلند کند. این‌روزها بهترین کنش همان است که جوانه امید را که تازه ریشه دوانیده پروبال دهد اما باید حواسمان باشد که این امید با خوش‌باوری، خوش‌بینی مغرط، توهم و مردم‌فریبی آغشته نشود. دوران نقاهت را باید با آرامش هرچه‌تمام‌تر سپری کرد. امید گواهی بر آینده بهتری می‌دهد و امروز همان بزنگاه تاریخی است که آینده‌ای زیاتر بسازیم. این مردم در تاریخشان شکست‌های بسیاری دیده‌اند، گویی دیگر از شکست بیم بزرگی دارند، که امیدشان را گاه تا مرز اختلاط بیم و امید پیش می‌برد. تغییرات تاریخی دوران اخیر قرار بود پایانی بر تمام ناکامی‌های تاریخی این مردم باشد، اما در برخی موارد نتوانست خود را از پیشینه‌های تاریخی خود رها کند و بسیاری از این ناکامی‌ها فرد ایرانی را تا مرز افسردگی و آزرده‌گی پیش برد. امروز همان روزی است که می‌شود درمانی بر تمام دردهای این مردمان بود، امروز جدای از تمام گریه‌ورهای اقتصادی و سیاسی باید برای تولد جوانه‌های امید در این کشور جشن گرفت و پایکوبی کرد. مهم نیست تغییری در میزان تورم حاصل شود، یا قیمت دلار کاهش یابد یا حتی قیمت مسکن متحول شود، تنها مهم این است که مردم امروز باور کرده‌اند که می‌شود به آینده امیدوار بود و گاه آنچه را که پیش‌بینی نمی‌کنی می‌توان اتفاق بیفتد. به نظر می‌رسد که چنین رخدادی در این برهه از تاریخ کشورمان یک اتفاق ضروری و لازم بود. هر پزشک کارکشته‌ای قطعاً چنین دارویی را برای بیمارش تجویز می‌کرد. به یاد داشته باشیم که این رخداد در کنار تمام پیامدهای اقتصادی و سیاسی تأثیرات فرهنگی و اجتماعی فراوانی نیز به‌دنبال داشته است. جامعه ما، امروز از یک فشار روانی عظیم تخلیه شده و این خود بتانسیلی را فراهم کرده تا انسجام و همبستگی ملی برای ساختن آینده‌ای بهتر آرام‌آرام شکل بگیرد. چراکه به وضوح می‌شود احساس شادی و شغف را در بین مردم مشاهده کرد؛ جامعه‌ای که زیر سایه حوادث این چندسال اخیر، شاید کمی نگران و مضطرب به نظر می‌رسید و حالا با تمام وجود امید به تغییر بسته است. در این نوشتار قصد برهم‌زدن پیامدهای اقتصادی و سیاسی توافق هسته‌ای را نداشتیم چراکه مجالی دیگر را می‌طلبید، تنها نیتمان آن بود که از نگاه و امید یک ملت سخن برانیم که گویی در رستانخیزی دوباره فراخوانده شده‌اند. چه خوب می‌شد اگر به این نگاه و امید توجه ویژه‌ای می‌شد و این کودک نوپا دوباره به حال خود رها نمی‌شد.

***کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی**